

انوشیروان و بوزرجمهر در گلستان سعدی

حمید دباشی

زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
سعدی، گلستان

۱. دو شخصیت توأمان انوشیروان و بوزرجمهر از دیرباز در فرهنگ شفاهی و کتبی ایرانیان جای برجسته و متمایزی داشته است. این دو شخصیت که شاید برای اولین بار دقیق‌ترین تفصیل چگونگی ساختن و پرداختنشان در شاهنامه فردوسی شکل گرفته است، عمق ریشه‌ها و وسعت شاخ و برگشان از حدود مسلمات تاریخی فرا رفته و به قلمرو اسطوره و خیال راه یافته است. پرداختن تدریجی این دو شخصیت توأمان را در طول تاریخ فرهنگ سیاسی ایران باید محل گذار یکی از ماندگارترین صبغه‌های مفروضات قومی ایرانیان دانست. از ادغام این دو عنصر اسطوره‌ای که یکی مظهر «عدل» و دیگری مظهر «خرد» بوده است، فرهنگ سیاسی ایران یکی از دیرپای‌ترین مسایل مبتلا به جوامع ایرانی، یعنی مسئله عدالت اجتماعی را مورد تأمل و تفسیر قرار داده است. آن

چه در پس داستان‌های مربوط به این دو تن مشهود و جاری است، وجدان خلاق قومی و فردی ملتی است که با زبان تمثیل و استعاره موجبات عملی عدالت اجتماعی و مرجعیت مشروع سیاسی را جستجو می‌کرده است.

اهمیت گلستان سعدی

۲. از اهم متون پایه‌ای که در آن داستان‌های مربوط به انوشیروان و بوزرجمهر آمده است، گلستان سعدی است. تصنیف گلستان سعدی به سال ۶۵۶ هجری قمری بوده است.^۲

اقبال خاص و عام به گلستان از زمان تألیف آن تاکنون خود معرف وسعت دامنه‌ای می‌تواند بود که در آن حکایات و اشعار سعدی زبانزد همگان بوده است. به قول زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی «به زودی آوازه‌این کتاب در همه جا پیچید. خاص و عام آن را به مطالعه گرفتند و پسندیدند و قرن‌هاست در سراسر قلمرو زبان فارسی و بسیاری از کشورهای اسلامی و غیره آن را به درس می‌خوانند».^۳ ترویج عمومی حکایت گلستان خود مؤید این نظر می‌تواند بود که تشکل فرهنگ سیاسی ایران تا حد قابل ملاحظه‌ای مدیون و مرهون ادبیات فارسی بوده است.^۴ ادبیات مکتوب فارسی را که به هر حال با ادبیات شفاهی آن ارتباطی نزدیک و طبیعی دارد، باید در واقع محمل و مأوی قدیمی‌ترین لایه‌های تفکر قومی ایرانیان دانست. از قبل این ادبیات بوده است که پر جنب و جوش‌ترین ادوار تاریخی و دیرپای‌ترین تجارب قومی محک و معیارهای معتبر برای ثبت و ضبط یافته است. داستان‌های مربوط به انوشیروان و بوزرجمهر همچون بسیاری حکایات دیگر، فی‌الواقع الفبای تعقل و تفکر تاریخی ایرانیان بوده است. شاید بسیار دور از واقعیت نباشد اگر امکان درک و استنباط تاریخی جوامع ایرانی را در واقع در گرو معاییر و موازینی بدانیم که مفردات و ترکیبات این قبیل حکایات در ذهن عمومی ایرانیان اهمیت و اعتبار بخشیده است، دو عنصر «خرد» و «عدالت» که همچون دو پایه استوار و وزین،

تمامی سنگینی فرهنگ سیاسی ایرانی بر آن استوار است، صریح‌ترین بازنمودهای خود را در همین حکایات بوزرجمهر و انوشیروان یافته است.

۲. همان‌طوری که مرحوم دکتر یوسفی در اشاره به یکی از داستان‌های انوشیروان بوزرجمهر در گلستان‌نوشته است، این قبیل قصه‌ها در واقع خود معرف مسایل و مقولات عدیده‌ای بوده است که جوامع ایرانی در ادوار مختلفه تاریخ مبتلا به آن بوده‌اند. «هم چنان که در دنیای واقعی، خوبی‌ها و بدی‌ها، زیبایی‌ها و زشتی‌ها بسیار است و گاه در کنار هم، گلستان نیز این همه را در بر دارد و به صورتی بارز. جلوه خاص گلستان در این است که این عالم رنگارنگ را جلو چشم ما مجسم کرده است. مثلاً می‌بینیم فرمانروایان در کشورداری شیوه‌های متفاوت داشته‌اند...»^۶ و یا در اشاره به گفته مصلحت‌آمیز دیگری از بوزرجمهر می‌گوید: «پیداست که در این سخن بزرگمهر [که انجام کار معلوم نیست و رأی همگان در مشیت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رأی ملک اولی‌تر است تا اگر خلاف صواب آید به علت متابعت او از معایت ایمن باشم]. مصلحت وقت و صیانت نفس بیشتر رعایت شده است تا جستجوی حقیقت. شاید در این حکایت نیز بتوان تصویری از خودکامگی حکام مغول را در زمان سعدی جلوه‌گر دید، خاصه وقتی می‌خوانیم که خلاف رأی ایشان اظهار نظر کردن، به تعبیر شیخ «به خون خویش دست شستن بود»^۷ هم چنان که دکتر یوسفی از این قبیل داستان‌ها نتیجه گرفته است «این روح محافظه‌کاری و احتیاط - که در بسیاری از حکایات گلستان دمیده شده نموداری است از محیطی ناامن و بسیاری از واقعیت‌های آن زمان، و گرنه سعدی گفتن سخن حق را بارهاستوده است». ^۸ قدر مسلم آن است که داستان‌های مربوط به انوشیروان و بوزرجمهر محمل معتبر و حساسی بوده است که از خلال آنها دانای شیراز می‌توانسته است به مسایل عدل و خرد پردازد.

انوشیروان و بوزرجمهر در گلستان سعدی

۴. اولین بار که در گلستان نامی از انوشیروان برده می‌شود، در حکایت دوم است از

باب اول «در سیرت پادشاهان». در این حکایت یکی از ملوک خراسان محمود سبکتگین را

به خواب چنان دید که جمله وجود اوریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که هم چنان درچشمخانه می‌گردید و نظر می‌کرد. در تأویل این خواب که «سایر حکما از تأویل آن فروماندند» درویشی می‌گوید که «هنوز نگران است که مُلکش با دگران است». در ادامه همین داستان است که سعدی بیت زیر را شاهد مثال می‌آورد که:

...زنده است نام فرخ نوشیروان به خیرگرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند...^{۱۰}
جالب توجه است که مقدمه اشاره به نام انوشیروان همان طرح و داستان خوابی است که دیگران از تعبیر آن باز مانده‌اند و نوبت به «درویشی» می‌رسد که در واقع حکم همان بوزرجمهر را دارد که از داستان‌های شاهنامه می‌دانیم، او نیز از پس خوابی که انوشیروان دیده و دیگران از تعبیر آن بازمانده بودند، به دربارپادشاه ایران راه می‌یابد.^{۱۱} پس تقابل «یکی از ملوک خراسان» و «درویشی» که خواب او را تأویل می‌کند در واقع همان تکرار الگوی انوشیروان و بوزرجمهر است.

۵. چهار بیت شعری را که سعدی در این حکایت به عنوان نتیجه می‌آورد، تداخل صدای درویش و حکمت خود سعدی است که:
بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند کز هستی اش به روی زمین بر نشان نماند^{۱۲} این بیت و نیز بیت بعدی خود مقدمه‌ای است بر فنای جهان:

و آن پیر لاشه [را] که سپردند زیر خاک خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند^{۱۳} اما در مقابل فنای جسم بقای نام خیر خسرو انوشیروان است که محمل کلام درویش/ سعدی/ بوزرجمهر می‌شود.

زنده است نام فرخ نوشیروان به خیرگرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند^{۱۴} نتیجه آن که حرف آخر درویش به یکی از ملوک خراسان (و یا سعدی به خوانندگان) و یا بوزرجمهر به انوشیروان) آن است که:

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر زان پیش‌تر که بانگ برآید فلان نماند^{۱۵}

ادغام صدای سه گانه درویش و سعدی و بوزرجمهر مآلاً راه به نتیجه واحدی می‌برد که عبارت است از یادآوری فنای جهان و تذکار آن که «خیری کن ای فلان». بدین ترتیب دامنه نفوذ خرد بوزرجمهر از حیطه محدود عملکرد عدل انوشیروان فراتر رفته و از آن نیز گذشته، از طریق حکایت سعدی به دایره وسیع‌تری از تأویل و تخلق عام نشر و بسط پیدا می‌کند.

۶. دومین حکایتی که در گلستان در آن از انوشیروان یاد شده، حکایت نوزدهم از باب اول است «درسیرت پادشاهان». بر اساس این داستان انوشیروان روزی در شکارگاهی صیدی کباب کرده، غلامی را به‌روستا به جستجوی نمک می‌فرستد و به او خاطر نشان می‌کند که «زینهار تا نمک به قیمت بستانی تا رسمی‌نگردد و دیه خراب نشود».^{۱۶} در جواب این سؤال که «این قدر چه خلل کند؟» انوشیروان می‌گوید: «بنیاد ظلم در جهان [اول] اندک بوده است و به مزید هرکس بدین درجه رسیده است».^{۱۷} بر خلاف حکایت اول که انوشیروان و بالطبع یکی از ملوک خراسان در جهت دریافت خرد بوزرجمهر و یا درویش قرار گرفته‌اند، در این حکایت انوشیروان خود منشأ خرد خسروانی است. این خود انوشیروان است که صدای وزیر خردمند خویش رادرونی کرده، می‌گوید که «بنیاد ظلم در جهان [اول] اندک بوده است و... الخ». تداخل دو صدای انوشیروان و بوزرجمهر در یکدیگر که در شاهنامه نیز موارد عدیده مشابهی دارد،^{۱۸} مؤید توفیق فرهنگ سیاسی ایران است در تشکیل و تبیین دو عنصر توأمان عدل و خرد که در واقع یادآور همان مقوله فیلسوف - پادشاه در فلسفه افلاطون و دیگران است.^{۱۹}

۷. همین حکایت اما خود پایه حکمت سعدی است که این بار ادغام صدای انوشیروان

و بوزرجمهر می‌گوید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سییی برآوردند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ^{۲۰}

قدرتِ نفوذِ کلامِ سعدی را پس از تصنیف این حکایت در گلستان نه فقط در جزالت سخن خود او که می‌باید در تداخل و ادغامِ صولتِ عدلِ نوشیروانی و نیز حرمتِ خود بوزرجمهری جستجو کرد. این قبیل گسترش‌تصادفی نفوذِ کلام است که دامنه عملکرد اندیشه‌ای را در یک فرهنگ سیاسی توسعه می‌دهد. با انتساب این عبارات و حکایات به پادشاهی که معروف خاص و عام در عدالت و خرد بوده است، سعدی در واقع نمونه والگویی استوار برای عدالت اجتماعی و خرد عملی در محدوده فرهنگ سیاسی خود فراهم می‌آورد، چه انتساب اقوال حکیمانه مستقیماً به خود بوزرجمهر باشد، چه به تالی توأمان او در کسری انوشیروان، نفوذ کلام سعدی هیبت و حرمت دو عنصر اسطوره‌ای را در فرهنگ سیاسی ایران به مدد گرفته و در واقع مبلغ و مروج دو ایده‌آل به پیوسته عدل و خرد می‌گردد. بنابراین دو موجود نمادین «انوشیروان» و «بوزرجمهر» در گلستان هم چنان که در منابع دیگر بیش از آن معرف «شاه» و «وزیر» باشند، در واقع مبین دو فضیلت اساسی در فرهنگ سیاسی ایرانند، یکی عدالت و دیگری خردمندی. بنابراین ایده‌آل توأمان «عدالت» و «خرد» - که «انوشیروان» و «بوزرجمهر» را باید دو نماینده سمبلیک آن دانست - بی‌شک دو پایه و محور اصلی در مشروعیت و مرجعیت سیاسی در فرهنگ سیاسی ایران را تشکیل می‌دهد. مشروعیت و یا عدم مشروعیت حکومت‌های جاری در تاریخ از این جهت همواره در گرو تطابق عینی یا ضمنی آنها با این محک معتبر در فرهنگ سیاسی ایران بوده است.

۸. سومین حکایتی که در گلستان سعدی حاوی اشاره‌ای به انوشیروان است، حکایت سی و یکم از باب اول «در سیرت پادشاهان» است. در این حکایت شخصیت بوزرجمهر نیز برای اولین بار در کنار انوشیروان پدیدار می‌گردد. سعدی می‌گوید «وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند و هر یک رای همی زدند».^{۲۱} خود انوشیروان هم مآلاً رأیی دارد که بوزرجمهر همان را برمی‌گزیند و در جواب وزیران دیگر که «درخفیه» از او می‌پرسند «رای ملک [را] چه مزیت دیدی بر فکر چندین

حکیم؟» می‌گوید «به موجب آن که [انجام] کار معلوم نیست و رای همگنان در مشیت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رای ملک اولی‌تر است تا اگر خلاف صواب آید به علت متابعت او از معاتبه ایمن باشم». ^{۲۲} اهمیت این حکایت در آن است که انوشیروان خود در کنار هر یک از وزرا صاحب رأیی جداگانه است. از این نظر انوشیروان بار دیگر به عنصر خردمندی خود بازمی‌گردد، یا به عبارت دقیق‌تر نزدیک می‌شود. جالب توجه است که مآلاً بوزرجمهر نظر خود را مطابق نظر انوشیروان اعلام می‌کند. اگرچه در این حکایت این عمل بوزرجمهر جنبه‌ای مصلحت‌آمیز دارد، اما تداخل و تبادل نظریات و بالطبع دو هویت انوشیروان و وزیر خرمندش سابقه‌ای دیرینه دارد و حداقل تا منابع شاهنامه فردوسی قابل ردیابی است. ^{۲۳} تکرار این قبیل تشابهات و تداخلات صدا و تمثیل انوشیروان و بوزرجمهر است که ما را به تدریج به مفهوم توأمان فیلسوف، پادشاه در فرهنگ سیاسی ایران نزدیک می‌کند.

۹. نتیجه‌گیری سعدی از این حکایت که انعکاس صدای انوشیروان - بوزرجمهر نیز هست، اما مؤید تسلیم‌پذیری نهایی خرد است در برابر قدرت صرف که ضرورت مبتنی بر عدالت نمی‌تواند بود. این اعتراف بوزرجمهر که:

خلاف رأی سلطان رأی جستن به خون خویش باشد دست شستن

اگر خود روز را گوید شب است این بیاید گفتن اینک ماه و پروین ^{۲۴}

تسلیم نهایی وجه خرد تمثیل توأمان انوشیروان - بوزرجمهر است به وجه قدرت. البته این امر قابل توجه است که بر اساس منطق حکایت، انوشیروان خود صاحب رأیی حداقل در ردیف دیگر وزراست. در جواب سؤال وزیران که «در خفیه» از بوزرجمهر می‌پرسند «رأی ملک [را] چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟» وزیر خردمند در بدو امر جوابی مستدل دارد «که [انجام] کار معلوم نیست و رأی همگنان در مشیت است که صواب آید یا خطا». یعنی از نظر بوزرجمهر، انوشیروان همان قدر در خطا و یا صواب می‌تواند بود که «چندین حکیم». پس همراهی بوزرجمهر با انوشیروان می‌تواند از حداقل

منطق نظری انوشیروان برخوردار باشد. مع‌هذا، در ابیات نتیجه ما شاهد تسلیم بلاشرط عنصر خرد هستیم تا جایی که اگر سلطان روز روشن را شب‌گوید، خود بوزرجمهر ماه و پروین را در آسمان شب جستجو خواهد کرد. این پایین‌ترین نقطه حسیضی است که خرد بوزرجمهری بدان تن می‌توانستی داد.

۱۰. بار دیگر در همین باب اول گلستان در حکایت سی و هفتم یادی از انوشیروان می‌شود: «یکی مژده‌آورد پیش انوشیروان عادل که: خدای تعالی فلان دشمنت برداشت. گفت: هیچ شنیدی که مرا فرو گذاشت؟»^{۲۵} این حکایت بازگشت دوباره‌ای است به دو عنصر توأمان خرد و عدالت در انوشیروان. سخن سعیدی در واقع زبان حال انوشیروان است که: اگر بمرد عدو، جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جادوانی نیست^{۲۶}

در این حکایت عنصر خرد درونی انوشیروان شده و در واقع باعث تحکیم عنصر عدالت اوست. آن «یکی» که مژده مرگ دشمن انوشیروان را برای او آورده، خود البته نماینده ملموس چاپلوسی و چاکری است که اغلب باعث تشدید لجام گسیختگی ارباب قدرت می‌تواند بود. این نهیب درون انوشیروان (که طبق منطق جدلی تمثیل توأمان عدالت - خرد خود صدای بوزرجمهر است) که «هیچ شنیدی که مرا فرو گذاشت» نه تنها جواب دندان‌شکنی به آن «یکی» چاپلوس است، بلکه خود محک تحکیم متعادل دو کفه عدالت و خرد می‌تواند بود. این حکایت، بنابراین نقطه متقابل حکایت قبلی است که در آن عنصر خرد عنان یکه تازی به قدرت پادشاه داده و ضرورت عنصر عدالت را مردود ساخته است.

۱۱. در جمهور افلاطون هنگامی که سقراط مقوله «فیلسوف، پادشاه» را معرفی می‌کند، با کمال احتیاط و تردید سخن می‌گوید. در مکالمه با گلاکون در کتاب پنجم جمهور قبل از معرفی مفهوم فیلسوف، پادشاه، سقراط از راه‌حل پیشنهادی خود جهت تحقیق مدینه فاضله با عباراتی نظیر «نه چندان ساده ولی در عین حال ممکن» یاد می‌کند.^{۲۷} هم چنین تهور پیشنهاد چنین مقوله‌ای را که جهت تحقیق مدینه فاضله یا پادشاهان بایدفیلسوف شوند یا فیلسوفان پادشاه، با شناور شدن و مواجهه با موجی سهمگین یکی

می‌داند.^{۲۸} مع هذا باترس از استهزاء و تمسخر حضار است که سقراط عبارت معروف خود را درباره مفهوم توأمان فیلسوف، پادشاه به زبان می‌آورد.^{۲۹} در حکایات ایرانی اما با تمثیل دو موجود به ظاهر مجزا یعنی «انوشیروان» و «بوزرجمهر» چنین به نظر می‌رسد که تلفیق و تطبیق آن دو عملی‌تر به نظر می‌رسد. با وجود این تردید و تأمل سقراط را در ارایه مفهوم فیلسوف، پادشاه هنگامی که ما شاهد یکی از دو تمثیل فوق به تنهایی (یعنی انوشیروان بدون بوزرجمهر و یا برعکس) هستیم، بهتر می‌توان دریافت. جای تردید نیست که همان گونه که از فحوای کلام و نیز گه‌گاه از صراحت عبارت حکیم فرزانه یونان برمی‌آید، تطابق این دو فضیلت که مآلاً متضمن عدالت اجتماعی می‌تواند بود، به سادگی میسر نیست، همین مهم را ما در نوسان‌های روابط بین انوشیروان و بوزرجمهر نیز شاهدیم.

۱۲. آخرین باری که از کسری انوشیروان و وزیر خردمند او در گلستان یاد می‌شود، در حکایت سی و هشتم است در همان باب اول. «گروهی حکما در حضرت کسری به مصلحتی در سخن می‌گفتند و بوزرجمهر که مهتر ایشان بود، خاموش بود. گفتند: چرا با ما در این بحث سخن نمی‌گویی؟ گفت: وزرا بر مثال اطباءند و طبیب دارو ندهد جز سقیم را. پس چون می‌بینم که رأی شما بر صواب است، مرا بر سر آن [سخن] گفتن حکمت نباشد».^{۳۰} نکته قابل توجه در این حکایت فقط سکوت بوزرجمهر نیست. انوشیروان نیز در واقع ساکت مانده است. در عبارت «گروهی حکما در حضرت کسری به مصلحتی در سخن می‌گفتند» هیچ دلیلی بر سخن‌گفتن کسری وجود ندارد. سخن گفتن دیگر حکما «در حضرت» او بوده است. سکوت توأمان کسری و بوزرجمهر خود البته مقدمه حکمت سعدی است که:

چو کاری بی‌فضول من برآید مرا در وی سخن گفتن نشاید
وگر بینم که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است^{۳۱}

حکمت این عبارت در واقع در قدرت تشخیصی است که انوشیروان، بوزرجمهر را و می‌دارد که سکوت و سخن به تعادل بدارند، همان منطق متكاملی که سعدی خود در جای دیگر گلستان گفته است:

دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی ۳۲۱۳. سکوت و یا سخن توأمان انوشیروان و بوزرجمهر در جهت تقویت هویت متداخل آنهاست. در این جا بد نیست به اصل عبارت سقراط در جمهور افلاطون توجه کنیم: «مگر آن که فلاسفه پادشاه شوند و یا پادشاهان و شاهزادگان این جهان روح و قدرت فلسفه را به دست آورند و مآلاً قدرت سیاسی و خرد در عنصر واحدی جمع گردد و نیز آنان که طبیعتی حقیرتر داشته و یکی از این دو مقصد را منهای دیگری به دنبال می‌کنند مجبور به کناره‌گیری نگردیده‌اند، هیچ شهری - نه، بلکه نژاد انسانی حتی - از شرور خویش صافی نخواهد گشت. فقط در آن صورت است که این کشور ما [یعنی مدینه فاضله] امکان حیات یافته و روز روشن را خواهد دید»^{۳۳}.

همان گونه که از متن عبارت سقراط نیز بر می‌آید ایده آل «فیلسوف، پادشاه» می‌بایستی مآلاً از تطبیق ماهوی و وجودی این دو عنصر مجزا حاصل شود. اشارات متعدده تمثیلی به تلفیق و یگانگی - سکوت و یا سخن توأمان - انوشیروان و بوزرجمهر نیز می‌بایستی از قبیل همین گونه تداخل هویت باشد.

۱۴. جالب توجه است که تمامی پنج باری که از انوشیروان و یا از نوشیروان و بوزرجمهر در گلستان یاد شده همه در باب اول، «در سیرت پادشاهان» است. این امر خود مبین ویژگی خاص گلستان سعدی در ترویج مقوله فیلسوف، پادشاه در گستره وسیع‌تری از اقبال و مشروعیت فرهنگی است. بدین سبب گلستان سعدی رابه طور قطع یکی از ارکان اساسی فرهنگ سیاسی ایران می‌توان شناخت. اقبال عام، کثرت نسخ خطی، و فوربرگزیده حکایات و اشعار و نیز استفاده از متن آن، جهت تعلیم زبان فارسی از جمله نشانه‌های عیدیه‌ای است که گلستان را تا دور دست‌ترین نقاط وجدان عمومی

ایرانیان و فارسی‌زبانان جایگزین ساخته است. جایگزینی حکایات مربوط به انوشیروان و بوزرجمهر در باب «در سیرت پادشاهان» در واقع اندیشه «فیلسوف، پادشاه» را جزء ذات وجودی مشروعیت اعلی سیاسی در فرهنگ سیاسی ایران می‌کند. کمتر حکایتی در این باب از گلستان است که به نحوی با اصل عدالت و خردمندی ارتباط مستقیم و غیر مستقیم نداشته باشد. این مهم را می‌توان گسترش همه شمول اندیشه فیلسوف، پادشاه در سرتاسر تفکر و عملکرد سیاسی ایران دانست.

۱۵. از بوزرجمهر همچنان نیز یاد شده است در دیباچه گلستان.^{۳۴} «...وقتی جمعی [حکمای هندوستان] در فضیلت بوزرجمهر سخن می‌گفتند و به آخر جز این عیبش ندانستند که در سخن گفتن بطیء است، یعنی درنگ بسیار می‌کند [و مستمع را بسی منتظر می‌باید بودن تا وی تقریر سخنی کند]. بوزرجمهر بشنید و گفت: اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم:

سخندان پرورده، پیر کهن	بیانیدیشد، آن گه بگوید سخن
مزن بی تأمل به گفتار دم	نگو گو و گر دیر گویی چه غم؟
بیانیدیش و آن گه برآور نفس	وزان پیش بس کن که گویند بس
به نطق آدمی بهتر است از دواب	دواب از تو به، گر نگویی صواب ^{۳۵}

این حکایت که در واقع تکرار همان مضمون حکایت «گروهی حکما در حضرت کسری به مصلحتی در سخن می‌گفتند...» است، مقوله سکوت و سخن به جا و به موقع را تأکید می‌کند. اما اشاره این حکایت به «حکمای هندوستان» (که تالی اشاره شاهنامه است به فرزندان روم که جعبه دربسته‌ای را جهت امتحان درایت کسری برای او می‌فرستند و باز هم بوزرجمهر است که از عهده علما بر می‌آید) نشانه رسیدن شهرت فضیلت وزیر خردمند است به اقصی نقاط عالم. گسترش عرضی حکمت فرازانه ایرانی در واقع نکته تأکیدی است بر حقانیت عام و کلی او. این قبیل اشارات را باید تمثیلات گویای یک فرهنگ سیاسی جهت حقانیت عام بخشیدن به فرضیه‌های خاص به شمار آورد. اگر حکمت

فلیسوف، پادشاه ایرانی شرق و غرب و مرکز عالم راتحت سیطره خود درآورده باشد، این مهم بیش از هر چیز نشانه اعتبار ازلی مبانی آن حکمت است.

حکایات انوشیروان و بوزرجمهر در گلستان سعدی و برخی منابع آن

۱۶. در انتقال برخی از این حکایات و ابیات از منابع قبلی به گلستان، یا آنچه را مرحوم علامه قزوینی از آن با عبارت «توارد الخاطرين» یاد کرده است، ما شاهد جریان سیال اندیشه‌های مشخصی در فرهنگ سیاسی ایران هستیم.^{۳۶} همان طوری که زنده‌یاد دکتر یوسفی خاطر نشان ساخته است شهرت انوشیروان به عدل که در گلستان سعدی منعکس است، در ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی (متوفی ۴۲۹ هـ. ق.) اشارات عدیده دارد.^{۳۷} هم چنین است اشاره علامه قزوینی که دو بیت مندرج در گلستان

آن خسروان که نام نکو کسب کرده‌اند رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند
 نوشین روان اگرچه فراوانش گنج بود جز نام نیک از پس نوشین روان نماند^{۳۸}
 را انعکاس همین ابیات در راحه‌الصدور راوندی می‌داند.^{۳۹} دکتر یوسفی هم چنین این دو بیت را در لب‌الالباب عوفی نیز ردیابی کرده است.^{۴۰} این دو بیت سعدی نیز در گلستان:

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
 پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند^{۴۱}
 یادآور این عبارت منسوب به انوشیروان است در ثمارالقلوب: «انَّ الْمَلِكَ إِذَا كَثُرَتْ
 اموالهُ مِمَّا يَأْخُذُ مِنْ رَعِيَّتِهِ كَانُ كَمَنْ يُعْمَرُ سَطْحَ بَيْتِيهِ بِمَا يَقْتُلُ مِنْ قَوَاعِدِ بِنْيَانِهِ».^{۴۲}
 دکتر یوسفی هم چنین ردّ این شعر سعدی را که:

منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد^{۴۳}

به این قول انوشیروان که «الصَّبْرُ صَبْرٌ كَاسِمِهِ وَ عَاقِبَتُهُ عَسَلٌ» مندرج در التثبیهات ابن ابی عون دنبال کرده است.^{۴۴} شایان توجه است که این تواتر اقوال همان قدر در حق کسری انوشیروان جاری است که در حق بوزرجمهر، کما این که این بیت سعدی که دوست مَشمار آن که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی^{۴۵} یادآور قول مشابهی است که ابوالمظفر بلخی در الدراسات الادبیه به بوزرجمهر نسبت می‌دهد.^{۴۶} این تواتر اقوال خود مؤید دامنه وسیع اندیشه فیلسوف، پادشاه در متون متقدم فرهنگ سیاسی ایران است، اما رزیابی چگونگی هر یک از این اقوال را باید محدود به متون واحدی کرد که طی آنها جوانب مختلفه اندیشه «فیلسوف، پادشاه» در فرهنگ سیاسی ایران مجال رشد و تعمیم داشته است.

برخی نتیجه‌گیری‌های مقدماتی

۱۷. در گلستان سعدی ما شاهد تداوم موضوعی مقوله «فیلسوف، پادشاه» در فرهنگ سیاسی ایران هستیم. این مقوله که از دیرباز در اندیشه سیاسی ایرانیان شکل گرفته و تعمیم یافته است، در گلستان سعدی اقبال عام و گسترش قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند. کلام شیوا و سخن رسای فرزانه شیراز این اندیشه اساسی را اعتبار و تداوم بخشیده، عملکرد آن را در تجارب تاریخی به محک نقد می‌کشد. مهم‌ترین نقش سعدی در این مورد، تعمیم مقوله «فیلسوف، پادشاه» به فصل مهمی در گلستان «در سیرت پادشاهان» است. این تعمیم موجب پیدایش یکی از مهم‌ترین متون اساسی در فرهنگ سیاسی ایران شده است، زیرا این باب از گلستان را باید یکی از دیر پای‌ترین معیارهای استدارک مشروعیت سیاسی در ایران به شمار آورد. «در سیرت پادشاهان» در واقع خود دستورالعملی بوده است برای امکان حکومت عدل آمیخته با خرد که براساس آن عملکرد واقعی پادشاهان و سلاطین می‌توانسته به محک نقد و اعتبار درآید. با به کارگیری صدای توأمان انوشیروان، بوزرجمهر، سعدی امثال و حکم خود را صورتی جاودانی و جهانی بخشیده است. ابیاتی

که درخاتمه حکایات مربوط به انوشیروان، بوزرجمهر آمده، در واقع تداوم صدای این دو عنصر توأمان در صدای دانای شیراز است. بدین ترتیب اندیشه دیر پای فیلسوف، پادشاه که به طور قطع یکی از رموز اصلی دریافت دقیق فرهنگ سیاسی ایران است، از قرن هفتم به بعد، هم چنان به صورت دیگر در ادوار دیگر، پایگاه برجسته‌ای را در روند تاریخی اقوام ایرانی برای خود تثبیت می‌کند.

پی نوشت:

۱. برای بحثی مقدماتی پیرامون چگونگی روابط انوشیروان و بوزرجمهر در شاهنامه رجوع کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان «فرهنگ سیاسی «شاهنامه»: اندیشه سیاسی فیلسوف، پادشاه در سلطنت خسروانوشیروان» ایران‌شناسی، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۶۹، ص ۳۲۱ - ۳۴۱.
۲. متن گلستان مورد استناد در این مقاله، نسخه تصحیح زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی است، تحت عنوان گلستان سعدی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
۳. برای شرحی پیرامون احوال و آثار سعدی رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ذبیح‌الله، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، جلد سوم، بخش اول، ص ۵۸۴ - ۶۲۲.
۴. رجوع کنید به گلستان سعدی، ص ۱۷.
۵. این مهم را پیش از این نیز آن لمبتن در کتاب زیر خاطر نشان ساخته است:
Ann K.S.Lambton, *State and Government in Medieval Islam* (Oxford: Oxford University Press ۱۹۸۱) p.xvi.
۶. گلستان، ص ۳۱.
۷. همان، ص ۳۴.
۸. همان، ص ۳۴.
۹. همان، ص ۵۹.
۱۰. همان، ص ۵۹.
۱۱. رجوع کنید به شاهنامه فردوسی، تصحیح ژول مول، تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳، جلد ششم، ص ۱۲۲ به بعد.
۱۲. گلستان، ص ۵۹.
۱۳. همان، ص ۵۹.
۱۴. همان، ص ۵۹.
۱۵. همان، ص ۵۹.
۱۶. همان، ص ۷۴.
۱۷. همان، ص ۷۴.
۱۸. رجوع کنید به «فرهنگ سیاسی «شاهنامه...» - زیر نویس ۱- بخصوص ص ۳۲۹ - ۳۳۵.
۱۹. همان، ص ۳۳۶ - ۳۳۷.
۲۰. گلستان، ص ۷۴.
۲۱. همان، ص ۸۱.

۲۲. همان، ص ۸۱.
۲۳. رجوع کنید به تعلیقه شماره ۱۸.
۲۴. گلستان، ص ۸۱.
۲۵. همان، ص ۸۲.
۲۶. همان، ص ۸۳.
۲۷. جمهور، افلاطون، ۴۷۳، c Sq.
۲۸. همان.
۲۹. همان.
۳۰. گلستان، ص ۸۳.
۳۱. همان، ص ۸۳.
۳۲. همان، ص ۵۳.
۳۳. جمهور، افلاطون، ۴۷۳، c ترجمه فارسی از متن انگلیسی رساله است.
۳۴. گلستان، ص ۵۶.
۳۵. همان، ص ۵۶.
۳۶. رجوع کنید به بحث جالب زنده یاد دکتر یوسفی در باب بعضی از این انتقالات در توضیح مندرج در ص ۲۳۷ گلستان سعدی تصحیح ایشان.
۳۷. همان، ص ۲۳۷، و نیز رجوع کنید به ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی (قاهره، ۱۳۲۶ ه. ق.).
۳۸. ضبط دکتر یوسفی از این دو بیت در گلستان متفاوت است، رجوع کنید به گلستان سعدی، ص ۵۹.
۳۹. رجوع کنید به یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳، جلد ششم، ص ۲۸۴. اشاره علامه قزوینی به ابیات مندرج در راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق محمد بن علی بن سلیمان الراوندی است، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۶۲.
۴۰. گلستان سعدی، ص ۲۳۷. همین تقارن را دکتر زرین کوب در یادداشت‌های خود بر گلستان تصحیح میرزا عبدالعظیم خان گرگانی نیز آورده است. رجوع کنید به «یادداشت‌های حاشیه گلستان» در نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۲۰۴.
۴۱. گلستان، ص ۶۴.
۴۲. به نقل از توضیحات دکتر یوسفی در همان مرجع، ص ۲۵۹. علامه قزوینی این عبارت را در محاضرات‌الادباء راغب اصفهانی نیز ردیابی کرده است. رجوع کنید به همان مرجع، ص ۲۵۹ و نیز به اشاره مشابهی در مقاله «زندگانی بشری» مرحوم مجتبی مینوی در تاریخ و فرهنگ، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۴۵۶-۴۵۷.
۴۳. گلستان، ص ۷۱.
۴۴. همان، ص ۲۸۳.
۴۵. همان، ص ۷۱.
۴۶. بنا به تحقیق دکتر یوسفی در همان مرجع، ص ۲۸۱، هم چنین است اشارات مشابهی در حدیقه الحقیقه‌سنایی که می‌فرماید: «دوستان را به گاه سود و زیان / بتوان دید و آزمود توان» و بسیاری منابع دیگر که در مرجع فوق آمده است.